

تحلیل انتقادی دیدگاه قائلین به جواز لعن

خلفا در مکتب اهل بیت علیهم السلام *

الهام زرین کلاه **

چکیده

از مباحث مهمی که در روایات شیعه آمده، لعن مخالفان اهل بیت علیهم السلام است. در عین حال برخی با دستاویز قراردادن چنین روایاتی قائل به جواز لعن مقدسات اهل سنت به ویژه خلفا یا ذکر نام- شده‌اند. این پژوهش با به کارگیری روش توصیفی، تحلیلی و استنتاجی در صدد بررسی وجود یا عدم وجود چنین روایاتی در منابع شیعه بوده و به این نتیجه دست‌یافته که در مکتب شیعه حتی یک روایت هم در لعن تصریحی خلفا و با ذکر نام آن‌ها، نیامده است. ضمن اینکه چنین دیدگاهی با آیات دعوت‌کننده به وحدت، سیره اهل بیت علیهم السلام در تعامل با خلفا همراه با انتقاد به دور از سب و توهین، اصل تقیه و رازداری، نحوه مرادۀ ائمه علیهم السلام و پیروانشان با بزرگان اهل سنت و... تعارض دارد. علاوه بر این، آغازگر چنین لعنی معاویه و عامل انتساب شیعه به این اتهام، بنی‌امیه بوده است. حتی در صورت وجود چنین روایاتی در شیعه، باید گفت که این روایات جعلیات فرقه‌ای انحرافی بوده که همواره از سوی ائمه علیهم السلام نهی شده‌اند و گفتار آن‌ها فاقد اعتبار است.

کلید واژه‌ها: لعن، روایات لعن، لعن علنی، اهل بیت علیهم السلام، خلفا، وحدت اسلامی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۴/۳۱- تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۸/۰۱.

** استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، مرکز آموزش عالی اقلید / journal.accept@gmail.com

مقدمه

یکی از مباحثی که در آیات و روایات به آن پرداخته شده، «لعن» است. این واژه در لغت به معنای طرد و دور شدن از روی غضب است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۲۵۲؛ جوهری، ۱۴۱۷ق، ج ۶: ۲۱۹۶) در عین حال برخی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۷۴۱) ذکر این کلمه از سوی خداوند در آخرت را به معنای عقوبت و در دنیا به معنای دور شدن از رحمت و توفیق او دانسته‌اند. این درحالی است که اگر در مورد انسان به کار رود به معنای نفرین نسبت به دیگری است. مشابه همین معنا با اندکی تفاوت از ابن اثیر (۱۳۶۴: ج ۴: ۲۵۵) و زبیدی (۱۴۱۰ق، ج ۱۸: ۵۱۰) بیان شده است. با این تفاوت که ابن اثیر لعن از جانب انسان را به معنای سب و دشنام دانسته است. برخی دیگر نیز بر این اعتقادند کسی که خداوند او را از رحمت خود دور کند، در واقع او را عذاب کرده، پس لعن به معنای عذاب است. (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۱۴۱)

این واژه و مشتقات آن که در قرآن ۴۱ مرتبه و در ۱۸ سوره به کار رفته، شش وجه

معنایی

۱. دوری از رحمت الهی ذیل آیات

- «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ». (بقره: ۸۸) (سمرقندی، بی تا، ج ۱: ۷۲؛

طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۵۴؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۲: ۹۶)

- «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ». (بقره: ۱۵۹) (طوسی، بی تا، ج ۲: ۴۷؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۶۸؛ آلوسی،

۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۴۶)

- «لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا». (نساء: ۱۱۸) (سمرقندی، بی تا،

ج ۱: ۳۴۰؛ طوسی، بی تا، ج ۳: ۳۳۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۶: ۱۲۰؛ شریف لاهیجی،

۱۳۷۳، ج ۱: ۵۵۲)

۲. «عذاب» ذیل آیات

- «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ وَ

نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (آل عمران:

۶۱) (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۸۹؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۳: ۲۳۳)

- ﴿اولئك جزاؤهم أن عليهم لعنة الله...﴾. (آل عمران: ۸۶ و ۸۷) (فخر رازی، ۱۴۲۰ق،

ج ۸: ۲۸۵؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۷۷)

- ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ أَعِينَا لَيْتَا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ...﴾. (نساء: ۴۶) (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، ج ۱: ۳۷۷)

۳. «مسخ کردن» ذیل آیات

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وَجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ﴾. (نساء: ۴۷) (طوسی، بی تا، ج ۳: ۲۱۵؛ زمخشری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۵۱۹؛ اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۶۶۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۴۹)

- ﴿فِيمَا نَقُضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...﴾. (مائده: ۱۳) (طوسی، همان، ج ۳: ۴۶۹)

۴. «غضب الهی» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۴۱؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۳۰) ذیل آیه ۹۳ (سوره نساء)

۵. «جاری شدن حد» (طوسی، بی تا، ج ۷: ۴۲۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۲۱۱) ذیل آیه ۲۳ (نور)

۶. «نفرین کردن» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۶۴۴) ذیل آیه ۳۸ (اعراف) دارد.

مصادیق این گونه لعن‌ها در قرآن گروه‌هایی همچون قوم عاد (هود: ۵۹ و ۶۰)، قوم فرعون (هود: ۹۹)، یهود (نساء: ۴۷)، شجره ملعونه (اسراء: ۶۰)، شیطان (نساء: ۱۱۷ و ۱۱۸) و... و در روایات افرادی همانند رشوه‌خواران، رشوه‌دهندگان (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰۱: ۲۷۴)، رباخواران (دارقطنی، ۱۴۲۴ق، ج ۷: ۲۱۷)، نبش قبرکنندگان (ابن انس، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۲۳۸)، مردانی که خود را به زنان شبیه می‌کنند و بالعکس (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۷: ۵۵)، سازنده، نوشته، نوشاننده، فروشندهٔ خمر (شوکانی، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۲۵۲) و... است. در عین حال، در روایات شیعه بیشتر در مورد مخالفان (صدوق، ۱۳۷۶: ۳۹۰)، قاتلان (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۲۰۳)، مبغضان ائمه علیهم السلام (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۱۹) و... نمود می‌یابد.

وجود چنین روایاتی موجب شده که برخی (ر.ک: خوبی، بی‌تا، ج: ۱؛ ۳۲۳: رحمانی همدانی، ۱۳۶۶: ۲۰۳ به نقل از شیخ انصاری و...) با دستاویز قرار دادن این‌گونه روایات و نیز برداشت‌های شخصی از آن، توهین، لعن و دشنام علنی مکتب مقابل شیعه یعنی اهل سنت و تقدسات آن‌ها به ویژه خلفا را جایز دانسته و در تأیید عملکرد خود به چنین روایاتی استناد کرده و منجر به تفرقه شوند.

این درحالی است که در متون دینی به روایاتی برمی‌خوریم که از هرگونه تفرقه نپسندیده و به وحدت دعوت می‌کند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵؛ نامه ۱۹۲؛ حرانی، ۱۳۸۷: ۳۴) از این رو، این پژوهش بر آن است ضمن بررسی وجود یا عدم وجود روایات دال بر لعن علنی خلفا و اعتبارسنجی آن‌ها - در صورت وجود به تحلیل آن بپردازد. لذا به دنبال دستیابی و سپس ارزیابی روایاتی هستیم که در آن لعن به صورت تصریحی و با ذکر آمده است.^۱ اما قبل از بیان روایات، دلایل قائلین به لعن مخالفان شیعه به منظور بررسی بهتر، ضرورت می‌یابد.

۱. دلایل قائلین به لعن مخالفان شیعه

قائلین به جواز لعن مخالفان شیعه با ذکر نام، در اثبات ادعای خود به دلایلی استناد کرده‌اند که یکی از آن‌ها دلیل نقلی است. آیات پیرامون لعن از جمله آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا» (احزاب: ۵۷) از این نمونه‌اند.

از نظر این افراد یکی از مصادیق «الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» اذیت‌کنندگان ائمه عليهم السلام هستند و مخالفان ایشان هم نمونه‌ای از اذیت‌کنندگان ائمه عليهم السلام هستند. برخی روایات، شکل دیگری از دلایل نقلی‌اند. احادیث پیرامون لعن ایجادکنندگان بدعت، مانند:

- «فمن ابتدع في شريعتي و ستني فعليه لعنة الله؛ هرکس در شریعت و سنت من

بدعتی ایجاد کند، لعنت خدا بر او باد». (سبکی، ۱۴۱۳ق، ج: ۹؛ ۳۳۲)

۱. شایان ذکر است مراد از لعن علنی خلفا در این پژوهش، لعن با تصریح به نام آن‌ها می‌باشد. لعن‌های کنایی پژوهشی مستقل می‌طلبد.

- « من غشّ امتی فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين، قالوا يا رسول الله [ﷺ] و ما الغش؟ قال ﷺ: أن يتدع لهم بدعة فيعملوا بها؛ کسی که در امت من غش کند، لعنت خدا و ملائکه و مردم بر اوست. گفتند ای رسول خدا غش چیست؟ فرمودند: اینکه بدعتی برای مردم به وجود آوری و آن‌ها به آن عمل کنند». (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۲۲۱)

و مخالفان همچون سفارش بر لعن بنی‌امیه پس از نماز در کلام امام باقر (علیه السلام) طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۱۰۹) و دشمن در فعل پیامبر (ﷺ) (طبری، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۵۲) از این نمونه‌اند.

نمونه دیگر روایتی است که طبری در تاریخش نقل کرده است که: «علی (علیه السلام) پس از نماز صبح، قنوت کرده و می‌گفت: خدایا! معاویه و عمرو بن العاص و حبيب و عبدالرحمن بن خالد و ضحاک بن قیس را لعنت کن». (طبری، ۱۳۵۸، ج ۴: ۵۲) دلیل دیگر اجماع است، به این صورت که برخی معتقدند در ارتباط با لعن همه مخالفین اسلام اجماع وجود دارد، با علم به اینکه معصوم هم داخل بر اجماع‌کنندگان است. (حرعاملی، ۱۳۸۱: ۱۹۴)

دلیل عقلی از دیگر موارد است؛ برخی بر این اعتقادند از آنجا که انکار ولایت ائمه (علیهم السلام) موجب کفر است و کفر نیز به نوبه خود جواز لعن است، در نتیجه لعن مخالفان ائمه (علیهم السلام) واجب است. (خویی، بی‌تا، ج ۱: ۳۲۳)

این افراد سپس در اثبات لعن مخالفان به روایات، ادعیه و زیارات (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۳۸؛ ج ۴: ۱۰۳۷) استناد می‌کنند. نمونه‌ای از این موارد عبارت «من جحدکم کافر» در زیارت جامعه کبیره است.

شیخ انصاری (رحمانی همدانی، ۱۳۶۶: ۲۰۳) از این دست افراد است. وی بر این باور می‌باشد:

غیبت و بدگویی از مخالفان جایز است، چنانچه لعن آن‌ها نیز جایز است، زیرا این ضرورت مذهب شیعه است که مخالفان را محترم نمی‌شمارد و تنها مقدار کمی از احکام که زندگی فرد بر آن متوقف است، بر آن‌ها جاری می‌شود. (قمی شیرازی، ۱۴۱۸ق: ۶۳۳)

شیخ حر عاملی (۱۳۸۱: ۱۹۵-۱۹۳) از دیگر معتقدان به این دیدگاه است.

۱.۱. بررسی دلایل

استادکنندگان به این دلیل که اشخاصی همچون فارس بن حاتم بن ماهویه در کلام امام حسن عسکری علیه السلام (نعمانی، ۱۴۲۲ق: ۲۳۸-۲۱۳)، صوفیه و پیروان حجاج در توقیعات وارده از امام زمان علیه السلام (همان) لعن شده‌اند، بر این باورند که در نتیجه، لعن کردن با ذکر نام فرد یا افرادی از مقدسات اهل سنت جایز است. (حر عاملی، پیشین)

در نقد و بررسی موردی دلایل فوق باید گفت: دلیل اول، صرفاً ناظر به برداشت ایشان از آیه و تعیین مصداق است، درحالی که ظاهر آیه صراحتی در ذکر نام ندارد. در ارتباط با روایاتی هم که می‌گوید این آیه در مورد غاصبان حق علی علیه السلام و آزاردهندگان به فاطمه علیه السلام، نازل شده، به صورت کلی اظهار نظر شده و متن روایت از فرد خاصی نام نبرده است. اگرچه مصادیق این عناوین در تاریخ تشیع مشخص شده است، اما این مطلب موجب نمی‌شود ظاهر آیه در عدم تصریح به نام فرد را حجت ندانسته و به ظاهر استناد نکنیم، زیرا ملاک استدلال قائلین در این مدعا، برداشت از ظاهر آیه است.

در ارتباط با روایتی که طبری در تاریخ خود ذکر کرده و قائلین به جواز لعن با ذکر نام فرد، به آن استناد کرده‌اند، با مراجعه به اصل روایت (طبری، ۱۳۵۸، ج ۴: ۵۲) معلوم گردید در واقع لعن عمرو بن عاص مد نظر بوده، نه عمر که بتوان این روایت را دلیلی بر جواز لعن خلفا با ذکر نام دانست.

در ارتباط با دلیل سوم که لعن مخالفین را اجماعی دانسته، هیچ دلیل قطعی و مستندی وجود ندارد که چنین اجماعی در ارتباط با خلفا که از مخالفان ائمه علیهم السلام هستند صورت گرفته باشد، به‌ویژه اینکه گفته شود معصوم هم در این اجماع وارد است. در ارتباط با دلیل قیاسی هم این مطلب صادق است که لعن افرادی همچون فارس بن حاتم و... در کلام ائمه علیهم السلام دلیل بر جواز لعن تصریحی مقدسات اهل سنت و خلفا نیست، ضمن اینکه دلیل مبتنی بر قیاس فقهی، در مسائل کلامی و اعتقادی فاقد حجیت و اعتبار است. از این رو، ذکر لعن کلی، کنایی یا تعیین مصداق، دلیل بر تعمیم مورد به مقدسات اهل سنت نخواهد بود.

اما به منظور نقد کلی این دلایل و اینکه آیا لعن در روایات ائمه علیهم السلام در ارتباط با مقدسات اهل سنت با ذکر نام به کار رفته است یا خیر، در ابتدا بررسی دقیق روایات و تعیین حوزه و کارکرد لعن در آن ضرورت می‌یابد.

۲. حوزه لعن در روایات اهل بیت علیهم السلام

بررسی روایات شیعه نشان می‌دهد گستره شمول لعن غالباً در سه حوزه فرق کلامی، راویان حدیث و مخالفان ائمه علیهم السلام است.

۲.۱. لعن برخی فرق کلامی

یکی از فرقی که به دلیل عقاید نادرست لعن و از مصاحبت با آنان منع شده، «مرجئه» هستند. بنابر شواهد تاریخی اولین گروهی که مرجئه نامیده شدند کسانی‌اند که قضاوت درباره حق و باطل بودن عثمان و علی علیهما السلام را به تأخیر انداخته تا خدا در روز قیامت خود در این باره حکم کند. (شهرستانی، بی تا، ج ۱: ۳۹؛ ابن سعد، بی تا، ج ۶: ۳۰۷)

گروه دیگر کسانی‌اند که مواضع آنان مخالف و در جهت دشمنی با امام علی علیه السلام بوده است. (ابن عساکر، ۱۳۹۸، ج ۴۲: ۲۹۹)

ضمن لعن این فرقه در روایاتی همچون:

- «خدا لعنت کند این ملت‌های کافر مشرک را که به هیچ وجه خداپرست نیستند».

(کلینی، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ۳۸۷)

- «هرکس بگوید ایمان، قول بدون عمل است، ملعون است، ملعون است»

است. (شاهرودی، ۱۴۱۲ق، ج ۹: ۲۶۱)

به علل لعن آن‌ها نیز اشاره شده است.

«قدریه» از دیگر فرق ملعون هستند (سیوطی، ج ۶: ۱۳۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵: ۴۷)

که گاه بر معتقدین به قضا و قدر و گاه بر منکرین آن یا قائلین به درک و اختیار مطلق

انسان اطلاق می‌شود. (شهرستانی، بی تا، ج ۱: ۱۴۱-۱۳۷)

فرقه دیگر «خوارج» است که بر شورش‌کنندگان بر امام بر حق و مورد قبول

مسلمانان، اطلاق می‌شود. (شهرستانی، همان: ۱۱۴) شرک و کفر از علل لعن این گروه

محسوب می‌شود. (کلینی، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ۴۰۹)

«حروریه» نیز که از بازماندگان خوارج هستند، از دیگر فرق ملعون به دلیل فوق

می‌باشند. (همان: ۳۸۷)

«غلات» دسته‌ای دیگر هستند که مورد لعن واقع شده‌اند. در علت لعن این گروه، در

روایتی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «خداوند مفوضه را لعنت کند. آن‌ها عصبیان

پروردگار را کوچک شمردند، به خدا کفر ورزیده، گمراه شده و گمراه کردند، تا از اجرای احکام الهی و ادای حقوق فرار کنند». (شاهرودی، ۱۴۱۲ق، ج ۸: ۱۵)^۱

گروه دیگر مصورین هستند که مراد از آنها کسانی‌اند که خداوند را به خلق شبیه کرده یا معتقدند خدا دارای صورت است. (قرشی، ج ۶: ۲۳۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴: ۷۸)

«مفوضه» از دیگر گروه‌ها هستند که معتقد به تفویض امور عالم همچون خلق، روزی، میراندن و زنده کردن به پیامبر ﷺ و حضرت علی علیه السلام هستند. (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۱۴)

امام صادق علیه السلام در رد آنها می‌فرماید: «هر کس بگوید امام کسی است که خلق می‌کند و روزی می‌دهد، ملعون است». (همان)

۲.۲. لعن برخی راویان حدیث

از دیگر گروه‌های ملعون، برخی راویان حدیث هستند. مغیره بن سعید (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵: ۲۸۹)، ابوالخطاب (طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۸۱۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵: ۸۰)، محمد بن بشیر (طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۷۷۸)، عروه بن یحیی دهقان (حلی، ۱۴۱۷ق: ۳۸۳)، بنان التبیان (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵: ۲۷۰)، عبدالله بن سبأ (همان، ج ۲۵: ۲۸۶)، محمد بن سنان (طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۷۹۵) و ابامنصور (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵: ۲۸۲)

از جمله افرادی هستند که دروغ بستن به ائمه علیهم السلام، علت لعن آنها بوده است. افرادی همچون ابوحنیفه هم به دلایلی همچون رد حدیث، غیرمخلوق دانستن کلام خدا و استناد به قیاس لعن شده‌اند. (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۸؛ حرعاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۷: ۳۸)

۲.۳. لعن ضایع کنندگان حقوق اهل بیت علیهم السلام

در میان روایات منقول از ائمه علیهم السلام در لعن گروه‌ها و فرق مختلف، به روایاتی برمی‌خوریم که ملعونین در آن، ضایع کنندگان حقوق اهل بیت علیهم السلام - بدون تصریح به نام فرد یا گروهی خاص - هستند. این روایات به ویژه در مورد حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام وارد شده است.

۱. لعن الله الغلاة و المفوضه، فانهم صغروا عصیان الله و كفروا به، و أشركوا و ضلوا و أضلوا، فراراً من إقامة الفرائض و أداء الحقوق.

در ارتباط با حضرت علی علیه السلام برخی روایات به صورت «جمع» در لعن محاربان با ایشان مگر توبه‌کنندگان (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۹۴)، برخی در لعن مخالفان ایشان (صدوق، ۱۳۷۶: ۳۹۰)، برخی منکران حق (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷: ۱۰)، برخی غاصبان ولایت (مناوی، ۱۴۱۵، ج ۱۶: ۹۹) و برخی به صورت «مفرد» در لعن قاتل (طوسی، ۱۴۱۱: ۱۹۳) و مبغض ایشان (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷: ۲۷۳) دیده می‌شود. در مجموع می‌توان گفت تمامی این روایات به لعن مخالفان ولایت ایشان برمی‌گردد.

در ارتباط با امام حسین علیه السلام علاوه بر آنچه در ادعیه و زیارات به وفور آمده است (ر.ک: ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۹۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۱۲، ۳۶۲، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۹۲ و...؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵: ۶۸)، روایات بسیاری در لعن قاتلان (کلینی، ۱۴۱۱، ج ۴: ۵۷۲؛ موارد بیشتر ر.ک: همان، ج ۴: ۵۷۷) و ظالمان ایشان (محدث نوری، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۲۲۶) دیده می‌شود.

در این میان برخی از روایات هم به لعن کلی پرداخته‌اند که در این دسته نیز به فرد خاصی اشاره نشده است. به عنوان مثال برخی با عبارت «فلعن فی صلاته أعدائنا» به لعن عدو آل محمد صلی الله علیه و آله (همان، ج ۴: ۴۲۰)، برخی با «لعن الله مبغضی آل محمد صلی الله علیه و آله» (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۹: ۳۹۶) به لعن بغض‌کنندگان بر آل محمد صلی الله علیه و آله، برخی با «لعن الله من کادهم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۶: ۲۹۴) به لعن خوارکنندگان ائمه علیهم السلام، برخی با «لعن الله من لعننا» به لعن لعن‌کنندگان بر ائمه علیهم السلام (مفید، ۱۴۰۳، ج ۱: ۱۸۳)، و برخی دیگر با عبارت «لعن الله قوماً یرضون بقضائنا» (محدث نوری، ۱۴۰۷، ج ۱۷: ۲۱۹) به لعن راضی‌شوندگان به مرگ ائمه علیهم السلام پرداخته‌اند.

دقت در این‌گونه روایات و موارد مشابه نشان می‌دهد که در هیچ یک از آن‌ها نام فردی که معصوم علیه السلام آن‌ها را لعن کرده باشند، نیامده است. البته در ارتباط با افرادی همچون معاویه و جواز لعن وی با ذکر نام، باید گفت که وی از چهره‌های سرشناس صدر اسلام بوده که همواره از سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله منحرف و منشأ بسیاری از فتنه‌ها و آشوب‌ها بوده است. از این‌رو، در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت لعن شده و همین امر می‌تواند جواز لعن وی باشد. به عنوان مثال منقول است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از مکانی در حال عبور بود که چشمش به ابوسفیان که سوار بر شتر بود و معاویه و برادرش که

یکی پیشاپیش و دیگری پشت سر حرکت می‌کردند، افتاد. در این هنگام فرمودند: «اللهم العن القائد و السائق و الراكب» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۵: ۱۷۵)

۳. نقد ادله قائلین به لعن علنی مخالفان شیعه به ویژه خلفا

۳. ۱. عدم تصریح به نام خلفا در روایات لعن

طبق بررسی صورت گرفته در روایات اهل بیت علیهم‌السلام در منابع روایی فریقین، مشاهده شد تمامی روایات منقول در خصوص لعن مخالفان ائمه علیهم‌السلام، به صورت کلی آمده و حتی یک روایت هم در لعن علنی و با ذکر نام نقل نشده است،^۱ از این رو، سخن افرادی که به منظور ایجاد تفرقه و از بین بردن وحدت، الفاظ و عبارات رکیکی را در لعن خلفا متذکر می‌شوند^۲ و در جواز عملکرد خود، بدون استناد به ادله استوار و منابع مستدل، برای آیات و نیز روایاتی که با الفاظ عام و مطلق از ائمه علیهم‌السلام نقل شده، تعیین مصداق کرده‌اند، صحیح نخواهد بود، زیرا ظاهر قرآن و روایات تا زمانی که قرینه‌ای خلاف آن یافت نشود، حجت خواهد بود. لذا دیدگاه جواز لعن علنی مقدسات اهل سنت با استناد به روایات صحیح نخواهد بود، حتی اگر روایتی هم در این زمینه یافت شود، با استناد به دلایل متقن و مستحکم که در ادامه خواهد آمد، قابل رد است.

شایان ذکر است اگرچه بررسی لعن‌های کنایی در حوزه این پژوهش نیست، اما اثبات عدم وجود لعن تصریحی، به معنای نفی وجود لعن کنایی با عباراتی همچون «فلان و فلان» (صفار، بصائر الدرجات: ۳۰۹)، ضمائری همچون «هما» (کلینی، ج ۸: ۲۴۶)، در روایات نیست.

هرچند در این خصوص هم نمی‌توان با قاطعیت بیان کرد که مراد از عبارت کنایی معصوم علیه‌السلام چه کسی یا چه کسانی بوده است، زیرا فلسفه به کاربردن کنایه این است که فرد منظور خود را برساند بدون اینکه به نام وی تصریح نماید، لذا در ارتباط با این گونه لعن‌ها باید گفت که اولاً هیچ تصریح قطعی در آن نبوده، در نتیجه، با موضوع این پژوهش که لعن‌های تصریحی و علنی است، تنافی نخواهد داشت.

۱. یا حداقل ما به آن دست نیافتیم.

۲. ناگفته نماند که برخی از این افراد چنین قصد و منظوری ندارند، بلکه اتفاقاً با نیت پاک و به قصد قربت به لعن خلفا می‌پردازند، هرچند در عمل، نتیجه‌ای جز ایجاد تفرقه و کینه در پی نخواهد داشت.

ثانیاً می‌توان گفت در این خصوص هم شیعه آغازگر نبوده، بلکه در واکنش به دشمنی‌های اهل سنت و دفاع از خود چنین موضعی داشته است. ثالثاً با توجه به معانی مطرح شده برای واژه لعن در کتب لغت و تفاسیر، این کلمه هیچ‌گاه به معنای سب و دشنام نخواهد بود.

۳.۲. عدم اعتبار روایات مورد استناد

همان‌گونه که بیان شد، لعن مخالفان ائمه علیهم‌السلام در روایات، ادعیه و زیارات در قالب عباراتی مانند «لعن الله عدو آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم»، «لعن الله مبغض آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» و عباراتی مشابه آمده است. اما در این میان، در یکی از معروف‌ترین زیارات در خصوص امام حسین علیه‌السلام یعنی زیارت عاشورا عبارت «و ابدأ به اولاً ثم الثانی و الثالث و الرابع» آمده، که طبق برخی دیگر از روایات، مراد از اولی، دومی و سومی، خلفا هستند. در حالی که این نسخه رایج زیارت عاشورا که اولین منبع آن نسخه‌های خطی متأخر مصباح‌المتجهجد شیخ طوسی است، دو گونه غیر رایج نیز دارد که در «کامل‌الزیارات» ابن قولویه قمی و نسخه‌های متقدم مصباح‌المتجهجد شیخ طوسی نقل شده‌اند که در هیچ‌یک از نسخه‌های غیررایج عبارت: «و ابدأ به اولاً ثم الثانی و الثالث و الرابع» نیامده است. ضمن اینکه نسخه رایج با معیارهایی همچون اعتبار منبع، سند، سازگاری عبارت مذکور با بقیه متن و مواردی همچون سیره ائمه علیهم‌السلام نقد می‌شود. (ر.ک: ایزدی، ۱۳۹۲: ۱۷۹-۱۵۷) حتی اگر هم نتوان نقد کامل‌الزیارات را پذیرفت، باز هم نمی‌توان با تصریح قطعی و یقینی بیان کرد که مراد از اولی، دومی و سومی خلفا هستند.

۳.۳. مخالفت با قرآن

از مهم‌ترین دلایل در رد دیدگاه جواز لعن مقدسات اهل سنت، مخالفت آن با آیات قرآن - که قسمی به وحدت دعوت و قسمی دیگر از تفرقه نهی می‌کند- است. آیه «وَ اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ» (آل عمران: ۱۰۳) که در آن خداوند مسلمانان را به وحدت فراخوانده و چنگ‌زدن به ریسمان الهی را وسیله‌ای برای رسیدن به این وحدت دانسته،

آیه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (حجرات: ۱۰)، که در آن با برادر هم خواندن مؤمنان، آنان را به ایجاد صلح بین یکدیگر دعوت کرده و با ذکر فعل امر «فاصلحوا» آن را واجب دانسته، آیه ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: ۱۰۵)، که به دوری از اختلاف و تفرقه امر نموده، آیه ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (انعام: ۱۵۳)، که ضمن دعوت به تبعیت از صراط مستقیم به عنوان محور وحدت، از پیروی کردن از تفرقه نهی می‌کند، از این نمونه‌اند.

۳. ۴. مخالفت با سیره اهل بیت علیهم‌السلام

دلیل دیگر استناد به سیره معصومین علیهم‌السلام است که همواره بر مبنای ایجاد وحدت و سازش در جامعه اسلامی بوده است، همان‌گونه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این مسئله را حتی در مورد مشرکین هم رعایت می‌نمودند. (کلینی، ۱۴۱۱ق، ج ۸: ۶۹) این مسئله به‌ویژه در سیره حضرت علی علیه‌السلام دیده می‌شود.

۳. ۴. ۱. مخالفت با سیره حضرت علی علیه‌السلام

به گواهی تاریخ پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امت اسلامی در مورد مسئله خلافت و رهبری دچار اختلاف شدند. به‌گونه‌ای که در جریان سقیفه، در حالی که جمع بسیاری از صحابه و نزدیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضور نداشتند، عده‌ای پس از بحث و گفتگوی فراوان، سرانجام خلیفه‌ای را برای مسلمانان برگزیدند. پس از آن، کشمکش میان مسلمانان اوج گرفت و اسلام در چنین وضعی هر لحظه از ناحیه دشمنان خارجی و داخلی تهدید می‌شد. در این میان امام علی علیه‌السلام که خود را صاحب حق می‌دانست، برای حفظ مصالح جامعه اسلامی که مهم‌ترین آن وحدت است، از حق مسلم خود دست برداشته و در برابر وضعیت پدید آمده، سکوت را بر قیام ترجیح دادند (سبحانی، ۱۳۷۶: ۱۶۶) به گونه‌ای که صبر در مقابل حق غصب‌شده خود را بهتر از ریخته‌شدن خون و ایجاد تفرقه می‌دانستند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۰۸) تا آنجا که در پاسخ به ابوسفیان و آگاه کردن مردم از عواقب بد اختلاف فرمودند:

موج‌های فتنه را با کشتی‌های نجات بشکافید. از ایجاد اختلاف و دو دستگی دوری کنید و نشانه‌های فخرفروشی را از سر بردارید... اگر سکوت می‌کنم، به سبب علم و آگاهی خاصی است که در آن فرو رفته‌ام... (نهج البلاغه، خطبه ۵)

زیرا حضرت به خوبی می‌دانست که قیام برای احقاق حق، به قیمت از بین رفتن اسلام و بازگشت مردم به عقاید جاهلی، تمام می‌شود، بدین جهت ترجیح می‌دهد سکوت کند. ایشان در نامه‌ای هم که به مردم مصر نوشته و در موارد دیگر، علت سکوت خود را همین مسئله بیان کرده است، اما آنچه در تمام این سخنان مشهود است، عدم بیان حتی یک جمله در سب و لعن خلفا است، زیرا اصل مهم از دیدگاه ایشان در این برهه حساس زمانی و خطرانی که جامعه نوپای اسلامی را تهدید می‌کند، حفظ وحدت است. در عین حال هیچ‌گاه از حق خود دست بر نداشته و در تمام دوران حکومت خلفا و پس از آن، به دور از استفاده از الفاظ رکیک، دشنام و لعن علنی و...، به انتقاد از خلفا و عمکرد آن‌ها پرداختند. (نهج البلاغه، خطبه ۳)

۳.۴.۲. مخالفت با سیره دیگر ائمه علیهم‌السلام

علاوه بر سیره حضرت علی علیه‌السلام، بررسی سیره سایر ائمه علیهم‌السلام هم دلیلی بر رد لعن علنی و تصریحی خلفا است.

ائمه علیهم‌السلام در برخورد با پیروان مذاهب گوناگون، شیوه‌ای نیکو داشته و ضمن بیان اینکه اخلاق نیکو موجب عزت و سب و دشنام موجب تضعیف شیعیان می‌شود، با ذکر عباراتی همچون «خالقوا الناس باخلاقهم» پیروان خود را هم به این مهم سفارش می‌نمودند. به عنوان نمونه امام صادق علیه‌السلام، پس از گلابیه ابوحنیفه مبنی بر بدگویی و اعلام بیزاری گروهی از افراد در کوفه نسبت به خلفا طی نامه‌ای به شیعیان کوفه، آن‌ها را از این عمل بازداشته و به سخن گفتن نیکو با عامه سفارش نمودند. آن حضرت به مطالعه این نامه و پایبندی به محتوای آن، توصیه نمودند تا جایی که شیعیان پس از هر نماز، آن را مطالعه می‌کردند.

کلینی (۱۴۱۱ق، ج ۷: ۱۴-۲) این نامه را با سه سند از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که بخشی از آن چنین است:

با مردم خوش‌رفتار باشید و آنان را بر گردن خود سوار نکنید... و مبادا در جایی که سختتان را می‌شنوند به دشمنان خدا دشنام دهید که در نتیجه، آنان نیز از روی

دشمنی و نادانی به خدا دشنام دهند. شایسته است بدانید مقصود از دشنام دادن آنان به خدا چیست. (مقصود این است که) در حقیقت هر کس به اولیای الهی دشنام دهد، مرتکب دشنام گفتن به خدا شده است و چه کسی ستمکارتر از کسی است که موجب دشنام گفتن دیگران به خدا و اولیای او می‌شود.

امام باقر علیه السلام هم ضمن نهی از دشنام و توهین به اهل سنت، این عمل را موجب ذلت پیروانشان دانسته‌اند. (صدوق، ۱۳۹۴، ج ۱: ۳۸۳)

واضح است که چنین بیاناتی از سوی ائمه علیهم السلام اختصاص به زمان یا افراد خاصی نداشته، بلکه به عنوان یک اصل همیشگی، شامل حال تمام شیعیان در همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌شود. این مسئله به اندازه‌ای نزد ائمه علیهم السلام حائز اهمیت بوده که امام صادق علیه السلام فردی را که به طور علنی به لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام پرداخت، لعن نموده و فرمود: «چه شده است او را، خدا لعنتش کند، چرا زبان دشمنان ما را علیه ما باز می‌کند؟». (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۷۴)

نمونه دیگر نحوه تعامل امام رضا علیه السلام با مأمون عباسی و پذیرش ولایتعهدی ایشان است. امام علیه السلام در حالی ولایتعهدی را پذیرفت که می‌دانست به قیمت جانش تمام می‌شود، اما با این همه، به منظور حفظ جان شیعیان و در امان ماندن آنان از فرق و تفکرات انحرافی که در آن زمان رایج بود و در نتیجه حفظ وحدت جامعه اسلامی با تعیین شروطی، وارد دستگاه خلافت بنی‌عباس شد.

لذا، اگرچه مسئله غضب خلافت و ولایت حضرت علی علیه السلام اصلی مهم و تردیدناپذیر است، اما ائمه علیهم السلام به ویژه امام علی علیه السلام، این مهم را اولویت اصلی و نخست جامعه مسلمین نمی‌دیدند، بلکه از نظر تمامی این بزرگواران، هدف اصلی، حفظ شیعه و در نهایت حفظ وحدت و گسترش اسلام بوده است. البته ایشان همواره به بیان حق واقعی خود و غضب آن می‌پرداختند، اما در عین حال مراقبت می‌کردند تا این مسئله به دستاویزی جهت ایجاد تفرقه و فتنه‌انگیزی در جامعه اسلامی توسط منافقینی امثال ابوسفیان، معاویه و برخی صحابه جاهل، تبدیل نشود.

۳.۵. مخالفت با اصل رازداری و تقیه

مورد دیگر در رد جواز لعن با ذکر نام، تعارض آن با روایاتی است که به رازداری و مهم‌تر از آن تقیه دعوت می‌کند. این‌گونه روایات بخش قابل توجهی از متون دینی را به

خود اختصاص داده است. به عنوان مثال در روایتی امام صادق علیه السلام به ابو عمر اعجمی می‌فرماید: «ای اباعمر، نه‌دهم دین در تقیه است و هر که تقیه ندارد، دین ندارد... و تقیه در هر چیز است، جز در نوشیدن نیب و مسح بر روی کفش». (کلینی، ۱۴۱۱ق، ج ۶: ۴۱۵) این روایت امام علیه السلام علاوه بر سفارش بر تقیه، از اهمیت این موضوع در دین اسلام هم خبر می‌دهد.

لذا، از آنجا که از یک سو حفظ وحدت، اولویت اول جامعه مسلمان است و از سوی دیگر تقیه و مدارا با وجود شرایط، وظیفه و تکلیفی برای همه شیعیان در همه زمان‌ها و مکان‌ها است، لعن تصریحی خلفا هم مخالف وحدت اسلامی و هم مخالف اصل تقیه و رازداری است. گذشته از آن، گاهی این گونه واکنش‌ها صورتی شدیدتر به خود گرفته و عاملی برای ایجاد جنگ‌های فرقه‌ای و کشتار شیعیان می‌شود.

در ادامه ذکر این مطلب ضرورت است که تقیه با نفاق متفاوت می‌باشد. در واقع نسبت میان این دو، از نوع تباین است، به گونه‌ای که تقیه اظهار کفر و مخفی نمودن ایمان است، اما نفاق اظهار ایمان و مخفی نمودن کفر است. (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۵: ۴۰۱) علاوه بر این نفاق از نظر شرع و عقل حرام و مذموم است، در حالی که تقیه در مواردی که ضرورت ایجاب می‌کند، جایز و ممدوح و گاهی نیز واجب است. (بجنوردی، بی تا، ج ۵: ۴۳)

۳.۶. مخالف با وحدت جامعه اسلامی

از دیگر دلایل در رد لعن تصریحی و با ذکر نام، منافات با وحدت جامعه اسلامی است که از مهم‌ترین اهداف بیان شده در کلام قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از ایشان، ائمه علیهم السلام است. وحدتی که حضرت علی علیه السلام به خاطر حفظ آن ۲۵ سال از حق خود گذشتند و همان طور که در بیان سیره ایشان ذکر شد، تعاملاتی در زمینه‌های مختلف سیاسی و... با خلفا داشتند. ایشان در این خصوص می‌فرماید: «بدان که احدی نسبت به وحدت و الفت امت محمد صلی الله علیه و آله از من حریص‌تر نیست». (نهج البلاغه، نامه ۷۸)

حضرت در کلامی دیگر عزتمندی، موفقیت امت‌ها را بر مبنای همگرایی، وحدت و رفع اختلاف دانسته است. (همان، خطبه ۱۹۲)

ایشان در پاسخ به معاویه می‌فرماید: «إنه بايعني القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان...» (همان، نهج البلاغه، نامه ۶)

هرچند چنین عبارتی در مقام جدل بیان شده، اما نشان می‌دهد که امام علیه السلام در آن شرایط صلاح نمی‌دیدند سخن را با نقد تصریحی بیان کنند، زیرا این عمل نه تنها نتیجه مناسب را در پیش نداشت، بلکه موجبات سوء استفاده بنی‌امیه را هم فراهم می‌ساخت.

۳.۷. لعن علنی موجب برخورد متقابل اهل سنت

اهانت به مقدسات اهل سنت، به ویژه خلفا و با ذکر نام، باعث خواهد شد برخی از آن‌ها نیز به مقدسات شیعه توهین کنند. گفتار افرادی همچون آلوسی (۱۴۱۵، ج ۴: ۲۳۶) مؤید این مطلب است. وی در تفسیرش می‌گوید:

یکی از عوام جاهل سنی را مشاهده کردم که از دشنام بعضی از شیعیان به شیخین ناراحت شده و شروع به اهانت کردن به علی علیه السلام نمود. زمانی که از او سؤال شد که چرا به علی علیه السلام اهانت می‌کنی؛ در حالی که نزد تو محترم است، گفت می‌خواستم شیعیان را با این عمل ناراحت کنم، زیرا هیچ چیزی را ناراحت کننده‌تر از این موضوع برای آن‌ها ندیدم. او را به توبه از این جهل عظیم وادار ساختم.

قاضی نورالله شوشتری (بی‌تا: ۲۳۹) هم به این عامل در زمان خود اشاره کرده و می‌گوید:

گروهی دیگر از پیروان ابوبکر و عمر که در زمان ما هستند، وقتی لعن آن دو را از زبان یکی از شیعیان می‌شنوند، در برابر گفتار او، به لعن علی دست می‌زنند.

شایان ذکر است گاه ممکن است فحاشی علاوه بر برخورد متقابل، منجر به زیر سؤال بردن باورهای اعتقادی شیعه شود که این خود آسیبی بزرگ‌تر و عمیق‌تر است.

۴. ریشه‌یابی انتساب یا اتهام شیعه به لعن علنی

اکنون که اثبات شد انتساب چنین روایات و برداشت‌هایی به اهل بیت علیهم السلام به دور از واقعیت است، ضرورت می‌یابد ریشه چنین انتسابی مشخص شود.

بررسی‌ها در این زمینه، ما را به دوران حکومت بنی‌امیه به ویژه معاویه سوق می‌دهد. با توجه به اینکه در دو قرن نخست اکثریت مسلمانان به تبع حکومت‌ها پیرو مکتب خلفای نخست بوده و انتقاد به ایشان را بر نمی‌تافتند - حتی در کوفه که پایگاه تشیع بود، گرایش به خلفای نخست مشاهده می‌شد (جعفریان، ۱۳۷۴: ۲۴) - امویان در جهت سیاست تبلیغی و پیشبرد اهداف خود از این شرایط استفاده کرده و برای تضعیف پایگاه مردمی

اهل بیت علیهم السلام آنان را به گونه‌ای مبالغه‌آمیز به دشمنی با خلفا متهم نموده و خود را تنها وارث و مدافع راستین خلفای نخست نشان می‌دادند. آن‌ها از اینکه شیعیان به خلفای نخستین دشنام بگویند سود می‌بردند، زیرا این پدیده می‌توانست شیعیان را در میان عموم مسلمانان منزوی کند و اکثریت مسلمانان را از همراهی یا همدلی با قیام‌های شیعی بر ضد امویان منصرف کند.

گفتار امام باقر علیه السلام آنجا که می‌فرمایند: «از ما (اهل بیت) چیزهایی نقل کردند که نگفته بودیم و کارهایی که نکرده بودیم (به ما نسبت دادند) تا ما را نزد مردم، مبعوض و منفور کنند». (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۳) و فرمایش امام رضا علیه السلام که فرمودند:

مخالفان ما روایاتی در فضائل ما جعل کرده‌اند که سه دسته است... دسته سوم روایاتی است که به بدگویی از دشمنان ما تصریح دارد. هنگامی که مردم بدگویی از دشمنان ما را با ذکر نام آن‌ها بشنوند، آن‌ها نیز ما را با ذکر نام، مورد بدگویی قرار می‌دهند. (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۰۳)

مؤید این گونه دروغ‌پردازی‌هاست و لعن خلفا می‌تواند از مصادیق بارز این گونه جعلیات باشد. این گونه روایات علاوه بر اینکه روایات دال بر لعن علنی را رد می‌کند، آن را جعلی و غیرمنتسب به شیعه می‌داند.

گزارش‌های تاریخی نیز مؤید این تحلیل است. به عنوان مثال معاویه در نامه‌ای خطاب به حضرت علی علیه السلام ادعا کرد که دو خلیفه نخست برترین افراد امت بودند، اما امام علیه السلام نسبت به آنان حسد ورزیده است (نهج البلاغه، نامه ۱۷) گویا معاویه در این اقدام از یک سو به دنبال این بوده که خود را مدافع دو خلیفه نخست قلمداد کند و از محبوبیت آن‌ها نزد عموم مسلمانان به سود خود بهره‌گیرد و از سوی دیگر، دل‌بستگان دو خلیفه نخست را که تعداد آن‌ها در سپاه امام علی علیه السلام بسیار بود، نسبت به آن حضرت بدگمان و از یاری او منصرف سازد، اما امام علیه السلام که به خوبی از اهداف معاویه آگاه بودند، به این مسئله پی برده و در پاسخ وی، به انتقاد از خلفا نپرداخته، بلکه تأکید کردند برتری دو خلیفه نخست - حتی اگر صحیح باشد - ربطی به معاویه ندارد، زیرا طلقاء که سابقه مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله را دارند، صلاحیت اظهار نظر درباره اختلاف مهاجر و پیشکسوتان اسلام و تفاوت درجه آنان را ندارند. (نهج البلاغه، نامه ۲۸)

گفتار «این مردمی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، به همان شیوه با من بیعت کردند. پس آن را که حاضر است، نرسد که دیگری را اختیار کند و آن را که غایب بوده است نرسد که آنچه حاضران پذیرفته‌اند نپذیرد» (نهج البلاغه، نامه ۶) امام علیه السلام در پاسخ به معاویه، اگرچه در مقام جدل بیان شده، اما نشان می‌دهد که حضرت در آن شرایط صلاح نمی‌دیدند سخن را به نقد صریح و جدی اصل خلافت اسلاف خود بکشاند، زیرا این کار زمینه را برای سوء استفاده تبلیغی بنی‌امیه فراهم می‌کرد.

ضمن اینکه مشاهده نشده حضرت در دوره حکومت خود و در سخنرانی عمومی، ابتدائاً به انتقاد صریح خلفا پرداخته باشند. خطبه شششقیه هم که در انتقاد از خلفا می‌باشد، در جمع محدودی بیان شده و عمومی نبوده است. از این رو، وقتی نامه‌ای به امام دادند، سخن را قطع فرمود و هنگامی که ابن عباس خواهان تکمیل سخن شد، امام علیه السلام نپذیرفت و فرمود: «هیبهات یا ابن عباس! این شعله آتشی بود که از دل زبانه کشید و فرو نشست». (نهج البلاغه، خطبه سوم)

از اظهار تأسف شدید ابن عباس بر ناتمام ماندن خطبه شششقیه نیز دانسته می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام به ندرت، سفره دل خود را این چنین بر یارانش می‌گشود و به همین جهت، این خطبه صریح اللحن برای ابن عباس، جذابیت و تازگی داشت.

این شیوه برخورد در عملکرد اصحابی همچون ابن عقیف، هنگامی که ابن‌زیاد برای تشویش اذهان عمومی و بد نام کردن شیعه از وی در مورد عثمان سؤال کرد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵: ۱۲۰-۱۱۹) و زید بن علی که برای پیروزی در قیام علیه بنی‌امیه نیازمند جلب همراهی همه طبقات بود و موضعی ملایم درباره دو خلیفه نخست اتخاذ می‌کرد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۴۳) نیز دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

در ارتباط با لعن علنی و با تصریح به نام خلفا، در کلام ائمه علیهم السلام حتی یک روایت صحیح هم یافت نشد. در صورت وجود چنین روایاتی به دلیل تعارض آن با قرآن، سیره اهل بیت علیهم السلام در تعامل با خلفا همراه با انتقاد به دور از سب و توهین، اصل تقیه و رازداری، نحوه مرادده ائمه علیهم السلام و پیروانشان با بزرگان اهل سنت، وحدت اسلامی و... قابل رد است؛ البته این سخن منافاتی با وجود لعن‌های کنایی در روایات ندارد.

اگر در روایات منقول از ائمه علیهم السلام روایاتی یافت شود که بیانگر لعن علنی از سوی ایشان بوده و رد آن با هیچ یک از ادله فوق ممکن نباشد، اولاً شروع این روایات از شیعه نبوده، بلکه شیعه در واکنش به اهل سنت و دفاع از خود چنین موضعی داشته است. ثانیاً با توجه به معانی مطرح شده برای واژه لعن در کتب لغت و تفاسیر، این واژه هیچ‌گاه به معنای سبّ و دشنام نخواهد بود. ضمن اینکه در مواردی هم که شروع لعن علنی از جانب شیعه بوده، این امر از طرف غالیان و متعصبان این مکتب صورت گرفته که از جانب ائمه علیهم السلام و به تبع ایشان، بزرگان و علمای شیعه، مورد سرزنش قرار گرفته‌اند.

میان روایات لعن و دعوت‌کننده به وحدت هیچ تعارضی وجود ندارد، زیرا در روایات لعن، تصریح به نام فردی نشده که منافی وحدت باشد. لذا ائمه علیهم السلام نه خود به لعن تصریحی و علنی نسبت به مقدسات اهل سنت پرداخته‌اند و نه از شیعیان خود چنین امری را خواسته‌اند. در عین حال، این گفته نه به معنای تأیید عملکرد خلفا توسط ایشان و نه به معنای نفی لعن‌های کنایی است.

منابع و مأخذ:

- قرآن مجید (ترجمه فولادوند)
- نهج البلاغه (ترجمه فولادوند)
- آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق)، *روح المعانی فی التفسیر القرآن*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۳۷۸)، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، بیروت: دارالکتب العربیه.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۴)، *النهایة فی غریب الحدیث*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- ابن اعثم کوفی، احمد بن محمد (۱۳۸۸)، *الفتوح*، ج ۱، هند: دائرة المعارف العثمانیه.
- ابن انس، مالک (۱۴۰۸ق)، *الموطأ*، قاهره: دار الדיان للتراث.
- ابن حنبل، احمد (۱۴۱۴ق)، *المسند*، ج ۲، بیروت: دارالفکر.
- ابن خلدون (۱۴۱۵ق)، *تاریخ ابن خلدون*، بیروت: مؤسسه اعلمی.
- ابن سعد (بی تا)، *الطبقات الكبرى*، بیروت: دار صادر.
- ابن شبه النمیری (۱۴۱۰ق)، *تاریخ المدینة المنورة*، قم: دارالفکر.
- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۳۹۸)، *تاریخ مدینة دمشق*، دمشق: مجمع اللغة العربیه.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، مکتبه الاعلام السلامی.
- ابن قولویه قمی، جعفر (۱۳۵۶)، *کامل الزیارات*، تصحیح: عبدالحسین امینی، نجف: انتشارات مرتضویه.
- ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۱۲ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالمعرفة.
- ابن مزاحم المنقری، نصر (۱۳۸۲)، *وقعة الصفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۲، قاهره: مؤسسه العربیه الحدیثه.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس ضوی.
- ابوزهره، محمد (بی تا)، *الإمام الصادق حیاتہ وعصره آرائره و فقهه*، قاهره: دار النشر.
- امینی، عبدالحسین احمد (۱۴۱۰ق)، *الغدیر فی الكتاب و السنة و الادب*، ج ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

- اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، *البحر المحيط فی التفسیر*، بیروت: دارالفکر.
- ایزدی، مهدی و اسلام ملکی معاف (۱۳۹۲)، «*تحلیل و نقد یکی از فقرات نسخه رایج زیارت عاشورا*»، کتاب قیوم، دوره ۳، ش ۸.
- بجنوردی (بی تا)، *القواعد الفقهیه*، قم انتشارات بصیرتی.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق)، *صحیح البخاری*، بیروت: دارالفکر.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، *انساب الاشراف*، بیروت: دارالفکر.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۴)، *تاریخ خلفا*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق)، *صاحح تاج اللغة و لغة العربیه*، ج ۴، قاهره: دارالعلم المالین.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۳ق)، *وسائل الشیعه الی التحصیل مسائل الشریعه*، ج ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۸۱)، *رسالة الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه*، ج ۳، قم: محلاتی.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۷ق)، *خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال*، ج ۱، بیروت: مؤسسه النشر الاسلامی.
- خوبی، سید ابوالقاسم (بی تا)، *مصباح الفقاهه*، قم: انصاریان.
- دارقطنی، عمر بن عمر (۱۴۲۴ق)، *العلل الواردة فی الاحادیث النبویه*، ج ۱، ریاض: دارالطیبه.
- دانش، اسماعیل (۱۳۸۶)، «*تعامل امام علی علیه السلام با خلفا در جهت وحدت اسلامی*»، مجله اندیشه تقریب، ش ۴.
- ذهبی، محمد بن احمد (۱۳۶۷)، *تاریخ الاسلام*، قاهره: مکتبه القدسی.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا)، *المفردات فی الغریب القرآن*، دمشق: دار العلم الدار.
- رحمانی همدانی، احمد (۱۳۶۶)، *الامام علی علیه السلام*، تهران: مکتبه صدوق.
- زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دارالفکر.
- زرکشی، محمد بن عبدالله (۱۴۰۸ق)، *البرهان فی علوم القرآن*، محقق: مصطفی عبدالقادر عطاء، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- زمخسری، محمود (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التناویل*، بیروت: دارالکتب العربیه.
- سبحانی، جعفر (۱۳۷۶)، *فروع ولایت*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی (۱۴۱۳ق)، *طبقات الشافعیه الکبری*، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه.
- سمرقندی، نصر بن محمد (بی تا)، *بحر العلوم*، [بی جا]، [بی نا].
- شاهرودی، علی (۱۴۱۲ق)، *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۱، تهران: شفق.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی (۱۳۷۳)، *تفسیر شریف لاهیجی*، ج ۱، تهران: دفتر نشر راد.
- شهرستانی، ابوالفتوح (بی تا)، *الملل و النحل*، مصر: مطبعة الانکلو.
- شوشتری، قاضی نورالله (بی تا)، *مجالس المؤمنین*.
- شوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۴ق)، *فتح القدر*، ج ۱، بیروت: دار الکلم الطیب.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۴)، *من لایحضره الفقیه*، تهران: مکتبه الصدوق.

- صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۶)، الامالی، تهران: کتابچی.
- _____ (۱۳۷۸)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران: انتشارات جهان.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۱۶ق)، الاحتجاج، تحقیق: ابراهیم بهادری و محمد هادی به، تهران و قم: انتشارات اسوه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۸)، تاریخ الطبری (تاریخ الامم والمملوک) قاهره: مطبعة الاستقامة.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق)، الغیبة، تحقیق: شیخ علی احمد ناصح، ج ۱، قم، مؤسسه معارف الاسلامیه.
- _____ (۱۴۱۷ق)، تهذیب الاحکام، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۱، تهران: نشر صدوق.
- _____ (بی تا)، التبیان فی التفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۴۰۴ق)، اختیار معرفة الرجال، تصحیح و تحقیق: میرداماد استرآبادی، قم: بعثت.
- طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸)، اطیب البیان فی التفسیر القرآن، ج ۲، تهران: انتشارات اسلام.
- عیاشی، محمد (۱۳۸۰)، تفسیر عیاشی، تهران: چاپخانه حیدیه.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۲ق)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت.

- قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، ج ۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قمی شیرازی، شیخ محمد طاهر (۱۴۱۸ق)، الاربعین فی امامة الائمه الطاهرين، تحقیق: مهدی رجایی، ج ۱، قم: مطبعة الامیر.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۱ق)، اصول کافی، ج ۴، دارصعب.
- ماوردی، محمد (۱۴۰۶ق)، الاحکام السلطانیة، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- متقی هندی، علاء الدین (۱۴۰۹ق)، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، لبنان: مؤسسة الرساله.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵)، مروج الذهب و معادن الجوهر، مترجم: ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر کتاب.
- معروف حسنی، هاشم (۱۳۹۸)، دراسات فی الحدیث و المحدثین، ج ۲، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴ق)، تهران: تفسیر الکاشف.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل البيت علیه السلام، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید.
- _____ (۱۴۰۳ق)، امالی، تحقیق: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: عبدالله محمد شحاته، ج ۱، بیروت: دارالحياء التراث.

- مناوی، محمد بن عبدالرؤف (۱۴۱۵ق)، فیض التقدیر شرح جامع الصغیر من احادیث البشیر النذیر، ج ۱، لبنان: دارالکتب العلمیه.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق)، کتاب الغیبه، تحقیق: فارس حسون کریم، ج ۱، [بی جا]: انوار المهدی.
- نوری، میرزا حسین (۱۴۰۷ق)، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- واقدی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق)، المعازی، تحقیق: مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- یعقوبی، احمد بن واضح (۱۴۱۹ق)، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارالکتب الاسلامیه.

